

سکوت پر از حرف

کنکاشی در شعر سهراب سپهری

زهرا خاموشی کاشانی



الف) تصویر در مجموعه «مرگ رنگ»

۱- تقلید در تصویرسازی:

«مرگ رنگ» نخستین مجموعه سپهری است که در سباهای جوانی او سروده شده. بعضی از تصاویر این مجموعه تحت تأثیر نیما و تولدی است.

به عنوان مثال سهراب در شعر «دروشن شب» می‌گوید:
 «دروشن است آتش درون شب / وز پس درودش / طغر خرسی از
 دیربتهای دور / که به گوش آید صدای خشک / استخوان مرده می‌لرزد
 درون گور / دیرگامی ماند اجاقم سرد / و چراغم بر نصیب از نور»
 روشن شب / ۲۲ و ۲۴

نیما نیز در شعر «دروشن شب» می‌گوید:
 «مانده از شبهای دورادور / بر مسیر عایش جنگل / سنگچینی از
 اجالی خرد / و نذر آن خاکستر سردی»

همچنین فضای تیره شعرهای «سنگگذشته»، «جان گرفته» و «دوره
 خاموشی» یادآور فضای تیره اشعار تولدی است:

«چو مار، روی تن کرم / می‌خورد راغی / بر راه، رهگذری / خیال دوه
 و تنهایی / دوانده در رگ / از آنس کشیده چشم به هر گوشه نقش چشمه

وهم: / ز هر شکاف تن کوه / خزیده بیرون ماری / به حشم از پس هر
 سنگ / کشیده خنجر خاری»

تشبیه «دراز» به «مار»، «وهم» به «چشمه» و «جان» به «خنجر» اگر چه زیبا و رساست، از تازگی برخوردار نیست. تصاویر بکار گرفته شده در این مجموعه نه تنها بارها مورد استفاده شعرائی معاصر قرار گرفته، اغلب در دیباچه کهن شعر فارسی نیز دیده می‌شود. سپهری در این مجموعه چون مسافری است که از سرزمین‌های گوناگون می‌گذرد و از هر جا بر توشه‌ای بر می‌گیرد تا سرمایه شعرهای آینده‌اش گرداند.

۲- به کارگیری تصاویر کهن:

کلمات و ترکیب‌های ماند «زندگی رسته»، «نخ هجره»، «شام شکوه»، «لیکه» و «فرو سوده» نشانگر این است که سهراب در این مجموعه تحت سلطهٔ زبان و اندیشهٔ شعر کهن قرار دارد. در نظر محتوایی نیز سطح مسائلی از قبیل «یهودگی»، خاموشی و انتظار روزهای بهتر؛ تنهایی، ملال درونی، شایسته، توحه به اجتماع و اشاره به نامرده‌های اجتماعی بر ملال و کهنگی این مجموعه می‌افزاید. زیباترین ابیات این مجموعه نیز از آما ایاتی نیست که در آنها تصاویر تازه و بدیع وجود داشته باشد:

«دود می‌خیزد ز خلونگاه من / کس خبر کی باید از ویرانهام
 وبا درون سوخته دارم سخن / کی به پایان می‌رسد افسانهام
 دوست از دامان شب برداشتم / تا بیاوریم به کیسوی سحر
 و خوشتر را از ساحل افکنم در آب / لیک از ژرفای دریا بی خبر»
 دود می‌خیزد / ۴ و ۱۵

در سطر اول ترکیب «دود برخاستن از خلونگاه دل» استعاره است از غم و اندوه بی‌پایان و آه کشیدن و در سطر سوم استعاره‌های مکتبه «دامان شب» و «کیسوی سحر» عباراتی است آشنا که بارها در شعر معاصر و کهن بکار رفته است.

۳- تصاویر ذهنی:

مشخصهٔ اصلی شعر سهراب آوردن مفهوم به جای تصویر است. آنچه که سهراب را از نما شخص می‌کند گرایش ذهنی اوست. همین گرایش ذهنی است که رفتار ویژهٔ شعری‌اش را پدید می‌آورد تا جایی که همهٔ مشخصات خود را یکجا در شکل و محتوای کتاب آخر متمرکز می‌کند. اما در این کتاب (مرگ رنگ) تصویر ذهنی بسیار کم یافت می‌شود و هنوز راه زیادی است تا تصاویر مجرّه و ذهنی مجموعهٔ آخر. اگر موارد شخصیت پیشمی (شخصی) را در چهار مجموعهٔ «مرگ رنگ»، «زندگی خوابانه»، «مسافر» و «صدای پای آب» بررسی کنیم و آن را براساس محسوس و معقول بودن شبیه از نظر بگذرانیم به این نتایج می‌رسیم:

«میشه محسوس» در «مرگ رنگ» = ۹۰ مورد = ۷۵٪
 «میشه معقول» در «مرگ رنگ» = ۳۰ مورد = ۲۵٪
 «میشه محسوس» در «زندگی خوابانه» = ۵۷ مورد = ۹۹٪
 «میشه معقول» در «زندگی خوابانه» = ۲۵ مورد = ۳۰٪
 «میشه محسوس» در «صدای پای آب» = ۸۳ مورد = ۱۶۵٪
 «میشه معقول» در «صدای پای آب» = ۲۲ مورد = ۳۳٪
 «میشه محسوس» در «مسافر» = ۲۷ مورد = ۷۵٪
 «میشه معقول» در «مسافر» = ۳۵ مورد = ۷۲٪
 با نگاهی گذرا بر این آمار به خوبی می‌توان مسیر تفکری سهراب را از عینیت به ذهنیت تشخیص داد.

ذهنی ترین تصاویر در «مرگ رنگ» شاید بدینگونه باشد:
 «نه مرا حسرت به رگها می‌دواند آرزویی خوش / نه خیال رفته‌ها
 می‌داد آرام.»

لیک بنادام، پس دیوار / نقشهای تیره مرانگیخت / و به رنگ
 دود / طرح‌ها از اعرمن می‌ریخت.»

دیوار / ۵۲

تحلیل موضوعی مجموعه «مرگ رنگ»

۱- موضوعات اجتماعی:

سپهری در این مجموعه برای اولین و آخرین بار به اجتماع توجه می‌کند. در سیزده شعر از این مجموعه او اوضاع اجتماعی را دستمایه شعر خویش قرار داده است. فضای کلی اشعار نیز تیرگی و اختناق است. در اولین شعر از این دفتر شاعر در جامه‌های زندگی می‌کند که:
 «فلس آدمها / سر به افسرده است.»

رودگاری است دواين گوشه‌پزمرده هوا / هر نشاطی مرده است.»

در تیر شب / ۱۲

او آرزو می‌کند بتواند سخنی بگوید ولی قید و بند اجتماع توان هر حرکت و فریاد را از او سلب کرده. نه شب برای او امیدوار کننده است نه روز:

«دیرگاهی است در این تنهایی / رنگ خاموشی در طرح لب است /
 بانگی از دور مرا می‌خواند / لیک باهام در قیر شب است.»

در تیر شب / ۱۲ و ۱۱

در این قطعات توجه بیشتری به اجتماع و محیط اطراف شده است:

در قیر شب / ۱۱، دود می‌خیزد / ۱۲، سپیده / ۱۷، مرغ مغما / ۲۰،
 روشن شب / ۲۳، رو به غروب / ۲۵، غمی غمناک / ۳۰، خراب / ۵۰،
 دیوار / ۵۱، مرگ رنگ / ۵۲، دریاومرد / ۵۷، نقش / ۶۰، سرود زهر / ۷۲.

۲- تنهایی:

چنانکه می‌دانیم «تنهایی» و «گوشه‌گیری» سفت بارز شخصیت سپهری بوده است تا جایی که عده‌ای او را به اشتباه «عارف» نامیده‌اند. خلف از اینکه هر گردویی گرد است اما هر گردی گرد نیست. سهراب در بیشتر اشعارش نیز تنهایی را ستوده در «مرگ رنگ» هشت مورد وجود دارد که سهراب به تنهایی خود اشاره کرده، از جمله در شعر «غمی غمناک» تا آنجا پیش می‌رود که حتی از دیدن سایه‌ای از انسان غمناک می‌شود. شاید انزوی خود را ترویج می‌دهد و غم خود را تنها برای خود می‌خواهد:

«می‌کنم تنها از جاده عبور / دور ماندند ز من آدمها /
 سایه‌ای از سر دیوار گذشت، / غمی افزود مرا بر غم‌ها»

غمی غمناک / ۳۱

او تنها خود را می‌بیند و غم خود را حقی جانیکه نیم نگاهی به درهای اجتماعی می‌اندازد، درد خود را از همه بالاتر نشان می‌دهد:

«مطل این است که شب غمناک است، / دیگران را هم غم هست به دل، غم من لیک غمی غمناک است.»

غمی غمناک / ۳۲



در شعر دیگری از این مجموعه شاعر در قالب «مرغ مغما» ظاهر می‌شود. «مرغی که اگر چه راه به آوا فروسته، قالب خاموشش خود صدایی گویاست.»^۱ در این شعر شاعر می‌گوید تنهایی و انزوی خود را توجیه کند او اگر چه خاموش است، درونی پر هیاهو دارد و اگر سخن نمی‌گوید تنها از این روست که همدمش، هم صحبتی و هم‌اندیشه‌ای نمی‌یابد:

«دیر زمانی است روی شاخهٔ این بید / مرغی بنشته کو به رنگ
 مغمات. / نیست هم آنگه او صدایی، رنگی / چون من در این دیار،
 تنها، تنهاست. / گرچه درونش همیشه پر ز هیاهوست، / مانده بر این
 پرده لیک صورت خاموش. / روزی اگر بشکند سکوت پر از حرف / بام
 و در این سرای می‌رود از خوش.»

مرغ مغما / ۲۰ و ۲۱

قطعاتی که در آنها «تنهایی» تم اصلی است عبارتند از:

مرغ مغما / ۲۰، غمی غمناک / ۳۰، خراب / ۳۳، دلسرده / ۳۸، دره
 خاموش / ۴۱، دیوار / ۵۱، دریا و مرد / ۵۷، بارغ بنهان / ۶۹

۳- یاس و نالمیدی:

فضای کلی اشعار این مجموعه فضایی است آمیخته با خاموشی و ترس و نالمیدی، به نظر می‌رسد سهراب در این مجموعه بیش از همیشه به جامعه، واقعیهایی اجتماعی و محیط اطراف خود نظر داشته است. در قطعه دود می‌خیزد موضوع اصلی یاس و نالمیدی شاعر است چه در درون و چه در اجتماع. شاعر در این شعر می‌خواهد به دامان اجتماع بیازیزد تا از این اندوه بکاهد اما در این ارتباط ناموفق است: **دست از دامان شب برداشتم / تا بیازیزم به گیسوی سحر، / خویش را از ساحل افکندم در آب / لیک از ژرفای دریا بی‌خبرم.**

دود می‌خیزد / ۱۵

در آخر شعر، شاعر جامعه را در حال حرکت و روشن می‌بیند اما هم چنان در درون دچار عذاب و تیرگی است:

تیرگی پا می‌کشد از پامها / صبح می‌خندد به راه شهر من / دود می‌خیزد هنوز از خلوت من / با درون سوخته دارم سخن.

دود می‌خیزد / ۱۶

قطعه «سراب» شرح حال مسافری است که اگر چه بیابانها در تنگش درنوشته، به چیزی نمی‌رسد جز سراب.



در قطعه «دیوار» شاعر خود را در پس دیواری محکم زندانی کرده است تا دیوارها، تنهاتند به او حمله کنند. او در پس دیوار از هر کاری دست شسته و تمام آرزوها و خیالاتش را رها کرده است.

اما این حالت خوش دیری نمی‌پاید و همدانش، با دگرهای اعرضی، سکوت و تنهایی او را از بین می‌برد:

تا شبی مانند شبهای دگر خاموش / بی‌صدا از پا در آمد پیکر دیوار / حسرتی با حیرتی آمیخته.

به‌طور کلی در این مجموعه سهراب شخصیتی منفی‌باف است تا جایی که برخلاف فلسفه کلی‌اش در زندگی، هر چیز زیبایی را زشت می‌بیند. سهرابی که در «صدای پای آب» به خواننده توصیه می‌کند «چشمهایش را بشوید و جور دیگر ببیند»^۲ و «اگر شب دارد به مهتاب بد نگوید»^۳ در این دفتر می‌گوید:

«جهان آلوده خواب است، / فروسته است وحشت در به روی هر تپش، / هر یانگ / چنان که من به روی خویش / در این خلوت که نقش دلپذیرش نیست / و «پورش فرم می‌خوانم در گوش / میان این همه انگار / چه پنهان رنگها دارد دروب زیست»

هم / ۶۷ و ۶۸

به‌طور کلی یاس و نالمیدی در نه قطعه از این مجموعه به چشم می‌خورد: در قیر شب / ۱۱، دود می‌خیزد / ۱۲، روشن شب / ۲۳، سراب / ۲۵، دره خاموش / ۲۱، نسیاب / ۲۸، دریا و مرد / ۵۷، هم / ۶۷، سرگذشت / ۶۲.

۴- امید و روشن‌بینی:

علیرغم اینکه فضای اشعار این مجموعه فضایی است سیاه و خاموش و شاعر این اشعار با یاس و نالمیدی و به تنهایی در گرواب اجتماع مست و پانی‌زند، با ایتالال‌گاه نیز رگه‌هایی از امید و روشن‌بینی در آن دیده می‌شود. قطعه «نقش» داستان سنگی است در کوهستان که در یک شب پارتس مریدی از صخره‌های کوه بالا می‌رود و نقش زیبا روی آن حک می‌کند و در پایان حاشش را از دست می‌دهد. سالها می‌گذرد یاد و باران کوه را می‌فرسایند:

ولیک سنگ بی‌محابا در ستیج کوه / مانند برجا استوار، انگار با زنجیر بولادین / سالها آن را نفرسوده است، / کوشش هر چیز بیهوده است / کوه اگر بر خویشین بیچید، / سنگ بر جا همچنان خورند می‌ماند / نمی‌فرساید آن نقش که رویش کند در یک فرصتی باریک / یک نفر کز صخره‌های کوه بالا رفت / در شبی تاریک.

نقش / ۶۲ و ۶۳

در این قطعات نیز بیش و کم رگه‌هایی از روشنی به چشم می‌خورد: سرود زهر / ۷۲، سپیده / ۱۷، دل‌سرد / ۳۸، با مرغ پنهان / ۹۹، نقش / ۶۰ ولی این نقاط نورانی بسیار ناچیز است و به زودی خاموش می‌شود.

پی‌نوشتها:

۱. «راه فرود بزمه گریه مرغ به آوا / قلب خاموش او صدای گویاست» مرغ نمنا / ۲۱
۲. «چشمها را به‌باید شست، جور دیگر باید دید» صدای پای آب / ۲۹
۳. «بد نگویم به مهتاب اگر شب دارم» صدای پای آب / ۲۵

موضوع اصلی شعر، بیان نالمیدی و یاسی کامل از زندگی است و اینکه حتی در تلاقی نیز بهره‌ای به انسان نمی‌رسد جز «سراب» خوشی‌ها. مسافر این قطعه که نمودی است از خود سهراب:

«هر قدم پیش رود، پای افت / چشم او بیند درپای آب / ندانگی راه چو می‌بسیاید / می‌کند فکر که می‌بیند خواب.»

سراب / ۲۶